

رابطه مرید و مراد در ترازوی نقد

محمدجواد رودگر*

چکیده

عقل و نقل از یک طرف و عرفان و شهود از طرف دیگر، بر ضرورت استاد راه و انسان کاملی که پیر طریق قرار گیرد و بین شاگرد و استاد سلوکی اش رابطه مریدی و مرادی باشد تأکید ورزیده‌اند. برخی حتی بدون خضر راه، سیر راه ظلمات، و منهای معلم اخلاق و مهذب نفس، حرکت کردن را غیرممکن دانسته‌اند یا گرفتاری در گرداب مهیب دریای خروشان سیر و سلوک و برخورد با موانع علمی و عملی شمرده‌اند، اما سخن در نوع رابطه مرید و مراد و نشانه‌ها و مختصات هر کدام از آنها است. سخن در این است که آیا می‌توان به راحتی استاد سلوکی و مراد مطمئن که دستش در دست انسان کامل الاهی باشد و فانی در شریعت حقه، راه رفته، سوخته، پخته و گداخته باشد پیدا کرد؟ آیا مرید صادق و شاگرد عزم جزم کرده و مستعد و مجاهد نیز هست؟ و در این باره به آسیب‌های جدی و آفت‌های خطرناک پیش‌رو نیز اشاره شده است. نوشتار حاضر ضمن بحث از ضرورت استاد سلوکی و اقسام آن براساس آیه‌ها، روایت‌ها و سخنان بزرگان حکمت الاهی و عرفان اسلامی به ویژگی‌ها و شرایط هر کدام از مرید و مراد پرداخته و محاسن و معایب داشتن و نداشتن «استاد راه» را مورد تحلیل و تبیین قرار داده است و در پایان لطائف و اشاره‌های کلی و جزئی مندرج در قصه حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام را نیز مطرح کرده است. واژگان کلیدی: مرید و مراد، استاد سلوکی، شریعت‌گرایی، حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام، کشف و شهود.

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، مرکز تحقیقات علوم انسانی و اسلامی.

ضرورت استاد سلوکی

اصالت در عرفان اسلامی به عرفان عملی یا سیر و سلوک الی الله و فی الله تعلق داشته و قرب به خدا، خداجویی و خداجویی بنیاد و اساس آن است و این سیر و صبر که شدن در ظاهر و باطن و ملک و ملکوت انسان است که تخلق به اخلاق الاهی در تمام شؤون صورت پذیرد تا سالک الاهی، رحمانی و ملکوتی شود و رسیدن به چنین حقیقت تابان و جاودانه‌ای فرع بر ایمان آگاهانه و عارفانه معبود و محبوب راستین است و استعانت در راه قرب وجودی به او است تا سالک تحت ولایت الهیه قرار گیرد و همیشه در پرتو فیض و فضل الاهی به سیر سماوات و سلوک تا شهود اهتمام ورزد:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» (فصلت (۴۱)، ۳۰).

پس باور به الوهیت و ربوبیت الاهی، صبر و ثبات در طی طریقت دوست ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در عرفان عملی است به همین علت عنصرهای ذیل از ضروریات طی سفرهای عرفانی و مقام‌های معنوی است:

- ا. معرفت و بصیرت به راه یا راه‌شناسی؛
- ب. آگاهی و گواهی به راهنما و راهبر که به استاد سلوکی، پیر طریق، خضر راه، مراد و مرشد موصوف و موسوم است؛
- ج. شناخت مراحل و منازل خطیر اما پر خطر و راهزنان راه؛
- د. شریعت‌شناسی و شریعت‌مداری در تمام مراحل سیر و سلوک و

در ضرورت استاد عرفان عملی و داشتن پیر راه، راهنما، راهبری خبیر و کارگشته می‌توان به حدیث امام صادق علیه السلام استناد و استشهاد کرد که فرمود:

«يُخْرَجُ أَحَدُكُمْ فَرَاخٌ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ بِطَرِيقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا» (کلینی، ۱۴۰۱: ۱، ۱۸۵).

چنانکه در سفر آفاقی و مسافرت‌های معمولی دنبال راهنما هستیم پس به طریق اولاً در سفر انفسی و مسافرت‌های آسمانی و ملکوتی، طلب راهنما امری بدیهی و ضرور است. امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه فرمود:

«رحم الله امرء سمع حكماً فوعى و دعى الى رشادف، و اخذ بحجزه هادِ فنجاً (نهج البلاغه: خ ۷۴).

«خدا رحمت کند مردی را که حکمی بشنود و خوب فراگیرد و به راه راست خوانده شود و بپذیرد تا نزدیک شود و به دامن راهنمایی چنگ زده و نجات یابد.»
ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه، ضرورت استاد و مرشد طریق را از سخن امام علی علیه السلام فهمیده و اثبات کردند و به بحث از دو دیدگاه یعنی نیاز به استاد سلوکی و عدم نیاز به استاد سلوکی پرداخته و تصریح کردند که اکثراً وجود راهنما و استاد را ضرور می دانند و خود وی وجود استاد را از کلام علی علیه السلام استنباط کردند. چنانکه نوشته اند:

«ای یکون فی سلوکه لسبیل الله مقتدیاً باستاد مرشد عالم لیتحصل به نجاته. و استعاره لفظ الحجزه لاثر الاستاد و سنته. و وجه المشابهه کون ذهن المقید لازماً لسنت شیخه فی مضایق طرق الله و ظلماتها لینجوبه، کما یلزم السالک لطریق مظلم لم یسلکه قبل [أن يأخذ] بحجزه اخر قد سلک تلك الطريق و صار دليلاً فيها لیهتدی به و ینجو من التیبه فی ظلماتها و بین اهل السلوک خلاف فی انه هل یضطر المرید الی شیخ فی سلوکه ام لا؟ و اکثرهم یری وجوبه، و یفهم من کلامه علیه السلام وجوب ذلك...» (ابن میثم بحرانی، ۱۳۷۰: ۲، ۲۰۸).

اصحاب عرفان نیز با توجه به ملازمت دهساله حضرت موسی علیه السلام در محضر حضرت شعیب علیه السلام و دیگر باره تعلّم در محضر جناب خضر علیه السلام (قصص (۲۸)، ۶۷ - ۶۶؛ کهف (۱۸)، ۸۲ - ۶۱) و ظرافت و حساسیت راه عرفان و سلوک گریز و گزیرناپذیری مراد و پیر طریق را فهمیده و گوشزد کردند چه اینکه سالک در سیر از عالم طبیعت و کثرات به عالم برزخ و مثال و سپس عالم مجرد عقلانی با شبهه‌ها، پرسش‌ها و امتحان‌هایی روبه‌رو می‌شود که داشتن معلم راه و مهذب نفس و انسان کاملی را ضرورت می‌بخشد به همین علت ریشه‌های نیاز به راهنما را چنین فهرست کرده‌اند:

۱. راه را بی‌راهنما رفتن خطرهای هلاک‌کننده دارد پس بی‌راهنما و راهر نرویم؛
۲. وجود راهزنان پیدا و پنهان در صراط سلوک باعث شد که بفرمایند: «قطع این مرحله بی‌همراهی خضر مکن...»؛

۳. «آفات و آسیب‌های علمی و عملی در سیر و سلوک پیش خواهد آمد که فقط به کمک پیر راه می‌توان به آفت‌شناسی، آفت‌زدایی، آسیب‌شناسی و آسیب‌درمانی پرداخت:

پیر را بگزین که بی پیران سفر هست بحر پر آفت و خوف و خطر
گر نباشد سایه پیر ای فضول پس تو را آشفته دارد بانگ غول

۴. در مسیر سیر و سلوک آزمایش‌ها و امتحان‌های سخت و دشواری پیش خواهد آمد که شیخ بصیر و مرشدی آگاه، لازم است؛

۵. طیب معنوی و روحانی که عالم، خبیر و حکیم باشد لازم است؛

با مریضان چند گویی ای مریض من مریضستم به فریاد عریض
جو طیبی کز مرض سالم بود کو به درمان مرض عالم بود

۶. وجود کشف و شهودهایی که برخی بر نقصان و برخی بر کمال دلالت دارد و به نفسانی، شیطانی و رحمانی تقسیم می‌شود؛ بنابراین پیری لازم است که سالک را راهنمایی کند و تجربه‌های سلوکی‌اش را برای وی تعبیر و تفسیر کند تا در دام تلبیسات ابلیسی و تسویلات نفسانی گرفتار نشود؛

۷. خودبینی مرید و سالک که جز به همت مراد و تربیت باطنی‌اش درمان نشود (مولوی، ۱۳۷۵ش: ۱، ۸۱، ۷۳؛ ۳، ۶۰؛ ۷۱؛ ۲، ۸۰؛ ۶، ۵۵):

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن این نفس کش را سخت گیر

حال این مراد و پیر راه چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟ به چه کسی باید اعتماد کرد؟ استاد حقیقی کیست؟ و... بحثی است که به آن می‌پردازیم. باید توجه داشت که در واقع انسان سالک محتاج استاد سلوکی است و مرحوم علامه تهرانی در بحثی مستوفی و مستدل، شبهه‌های نیاز به استاد پاسخ داده‌اند (حسینی تهرانی، ۱۴۲۳: ۴۰). بزرگان و پیران راه که صاحبان تجربه‌های سلوکی - عرفانی هستند وجود معلم راه و پیردلسوخته و استاد راه رفته را لازم و گذرانند. نیمی از عمر خویش در یافتن چنین استادی را ضرور قلمداد کرده‌اند. بنابر سنت الهی هر انسانی که برای خدا حرکت کند، مضمول هدایت الهی و عنایت رحمانی خواهد شد:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت (۲۹)، ۶۹).

که اگر «جَاهِدُوا فِيْنَا» در سیر و سلوک و مجاهدت معنوی تحقق یافت، «لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» قطعی است و معیت خاصه الهیه را نیز به دنبال دارد که خداوند بنده‌اش را تنها رها نمی‌کند. شاید یکی از معانی آیه این باشد که توفیق حضور در محضر استادی خبیر و مرشدی مجتهد را نصیب سالک صالح و صادق می‌کند و معلم کاملی را مأمور تربیت وی می‌کند. یعنی هدایت‌های معنوی - باطنی و هدایت‌هایی از راه استاد باطنی را به وی هدیه کند.

ناگفته نماند که پیران کامل و راهنما و راهبران حقیقی سفیران الاهی و خلیفان خداوند و اولیای الله هستند؛ یعنی انسان کامل مکمل معصوم علیه السلام، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره‌اش علیهم السلام یعنی حجت و خلیفه الاهی امام عصر (عج) و اگر پیران و مرادهای دیگر وصل به این ذوات نورانی نباشند و در صراط تقلین قدم ننهادند و ذوب نشده باشند خود از جمله کوران راه هستند نه پیران راه که خدای سبحان فرمود:

«وَإِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری (۴۲)، ۵۲).

«إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس (۳۶)، ۳-۴).

بنابراین معرفت به انسان کامل و اطاعت و تبعیت از آنان راه نجات و صراط صلاح، فلاح و نجات است. در مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام آمده:

«ولا طریق للاکیاس من المؤمنین اسلم من الاقتداء لانه المنهج الاوضح والمقصد الاصح قال الله تعالی لاعز خلقه «أُوَلِّيكَ الَّذِینَ هَدَى اللّهُ فِیْهُدَاهُمْ أَقْتَدِهِ» (انعام (۶)، ۹۰). «و قال الله عزوجل: ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَیْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیْفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (نحل (۱۶)، ۱۲۳) «فلوکان لدین الله تعالی مسلک اقوم من اقتداء لندب انبیائه و اولیائنه الیه؛ قال النبی صلی الله علیه و آله: فی القلب نور لا یضی الا فی اتباع الحق و قصد السبیل و هو من نور الانبیاء علیهم السلام مودع فی قلوب المؤمنین (مصباح الشریعه، باب ۵۹).

ویژگی‌ها و شرایط مراد

نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند	نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست	کلاه داری و آیین سروری داند
هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست	نه هر که سر بتراشد قلندری داند

یکی از بحث‌های مهم در نسبت‌شناسی مراد و مرید، مرادشناسی است؛ یعنی باید دید مراد و پیر راه کیست؟ و مرادی و پیری چیست؟ شرایطش و وظایفش چیست؟ آیا صرف ادعا یا ظهور برخی کشف و کرامات یا نقل ویژگی‌هایی از وی به‌وسیله عده‌ای از مریدان، شاگردان و دلباختگانش کافی است که سالک خود را به وی بسپارد و سر تسلیم بر آستانش بساید یا نیاز به تحقیق از خیرگان این راه، معرفی برجستگان مکتب سیر و سلوک، شناخت شخصی از اوضاع و احوال وجودی‌اش و... دارد؟ البته در گذشته‌های دور جریان مراد و مریدی به‌گونه‌ای تقریباً نظام‌مند، روشمند و محدود به حوزه‌های تخصصی در فضای عرفان و تصوف و سیر و سلوک بود، اگر چه آفت‌ها و آسیب‌هایی نیز این جریان را تهدید می‌کرد اما به‌طور نسبی دارای بافت و ساختار و تعریف و قانونی بود که امثال لسان الغیب به راحتی می‌سرودند:

به می‌سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‌خبر نبود زراه و رسم منزلها
اما از قرن نهم و دهم به این سو و به‌ویژه در عصر و دوران ما جریان‌شناسی عرفان و تصوف به مراتب دشوارتر و شناخت جریان مرید و مرادی از هر چیزی صَعْب و سخت‌تر شده است؛ زیرا نه مراد صادقی هست و نه مرید صادقی؟! الا بسیار اندک که آنها نیز هرگز ادعایی ندارند به همین علت بایسته است دقت‌ها و ظرافت‌های خاصی منظور شود و ویژگی‌ها، مؤلفه‌ها و شرایطی برای مراد، قطب، مرشد، پیر راه، معلم طریق و... تعریف و تبیین شود که مرید و شاگرد سلوکی یا جامعه معناگرا و عرفان‌طلب، دچار خُبْط، خَطَا و ضلالت نشوند. اگر چه به یقین کسانی که در عالم سیر و سلوک عرفان صائب، صادق و صالح هستند هدایت خاصه و عنایت ویژه الاهی شامل حال آنها شده و به سوی مراد حقیقی و استاد راستین رهنمون خواهند شد. اگر چه لازم است به برخی ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مراد و پیر طریق و سپس شرایط آن اشاره‌های فهرست‌وار داشته باشیم که بسیاری از آنها را می‌توان از متن آیه‌ها و روایت‌ها استخراج، اصطیاد یا استنباط کرد و در کتاب‌های ارباب عرفان و نظرهای عارفان نیز موجود است.

ویژگی‌ها و مؤلفه‌های مراد

ققمه و مجتهد	عالم به زمان و آگاه به	شریعت‌گرا و ملتمز به آداب	تابع پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> و
جامع‌الشرایط‌بودن	جریان‌های عرفانی و	اسلامی و نبایدها و نبایدهای	اهل بیت <small>علیهم السلام</small> باشد. یعنی اهل
	مکتب‌های عصری باشد	شریعت محمدی <small>صلی الله علیه و آله</small> باشد.	ولایت و معتقد به امامت

باشد.

طرح چنین ویژگی و مؤلفه‌هایی برای این است که مدعیان دروغین، شیادان کمین‌کرده بر سر راه کسانی که می‌خواهند به عالم معنا سیر و سفر داشته باشند فراوان هستند و در زمان حاضر خطر چنین انسان‌هایی نفس‌پرست و منحرف چنان فزونی یافته که شایسته است به جای اصالة الصحة، اصالة الفساد، را جاری ساخت و به جای حسن ظن، سوء ظن داشت مگر خلاف آن اثبات شود. مرحوم ملامهدی نراقی می‌نویسد:

«ان اکثر المتلبسین بلباس العارفين مع کذبهم فيما يدعونه و نقصانهم فی طریق السلوک و جهلهم بحقیقة الامر و عدم قطعهم حل المقامات - يتشبهون بالصادقين من العرفاء فی زیهم و هیئتهم و آدابهم و مراسمهم و الفاظهم، ظانین انهم بهذا التشبه يصلون الی مراتبهم، فهیئات، هیئات!» (نراقی، بی تا: ۲، ۱۸۲).

پس هستند کسانی که گرگ در لباس میش هستند و «آدم صورت» اما ابلیس سیرت هستند و به جز دنیاطلبی، ریاست‌خواهی و قدرت‌های شیطانی نمی‌شناسند و از عرفان استفاده ابزاری کرده و به فریب انسان‌های ساده‌دل و معنویت‌گرا می‌پردازند و مصداق این سخن غزالی‌اند که نوشت:

«و لعل الذین فسد دینهم و استحلوا اموال السلاطین و رغبوا فی طلب الدنيا و الاقبال علی الریاسة و الاعراض عن الآخرة بسبب اکثر من الدین زهدوا فی الدنيا فهو علی التحقیق دجال الذین و قوام مذهب الشیاطین لا امام الدین... و لعل موت مثل هؤلاء انفع للمسلمین من حیاته و هو یزعم انه قوام الدین و اصناف غرور اهل العلم فی هذه الاعصار المتأخرة خارجة عن الحصر» (بهاری، ۱۳۸۴: ۱۰۳).

بنابراین تشخیص مربی و مراد صادق از کاذب و صالح از طالح و استاد اخلاق و عرفان از مدعیان دروغین بسیار سخت و برای نسل جوان در حقیقت مشکل است زیرا تازه واردان به عرصه معنویت و مبتدیانی که فقط شوق به عرفان و انگیزه سیر و سلوک دارند و از عرفان و عرفان و مبانی، مبادی، اصول و مسایل آن اطلاع نداشته یا اطلاعات عمومی و سطحی دارند بیشتر در معرض خطرپذیری و آسیب‌پذیری هستند. به تعبیر علامه بحرالعلوم^{علیه السلام} دزدان راه عرفان و راهزنان راه سیر و سلوک پنهان و فراوان هستند. بنابراین شناختن آنها سخت‌تر از دزدان راه‌های علمی دیگر از جمله فقه و فقیهان است (بحرالعلوم، بی تا: ۱۲۸). کسانی در این راه راهزنی می‌کنند که به جای پوشیدن خرقة واقعی «حرفه‌ایی» عمل می‌کنند و از عرفان برای خود دکان ساخته‌اند و از تصوف راستین به تسویل نفس خویش و دیگران مشغول هستند به تعبیر شیخ محمد بهاری همدانی: الحرفه غیر المعرفة» (بهاری، ۱۳۸۴: ۱۰۳) و به تعبیر حافظ شیرازی:

نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

پس صرف گیسو دراز کردن، حلقه ذکر تشکیل دادن، خرقة برتن کردن و ظاهر الصلاح بودن کفایت نمی‌کند که انسانی دستش را در دست آنها نهاده و تسلیم محض آنان شود و به بهانه اینکه عرفان، فوق برهان، و عشق ورای عقل است، از عقلانیت و خرد تهی شود بلکه باید معرفت یافت، درس خواند و عالم شد و نزد بزرگان عرفان و سلوک زانوی شاگردی به زمین زد و آنگاه آگاهانه خود را در اختیار مراد عالم، فقیه و حکیم قرار داد که شریعت‌شناس شریعت‌گرا هستند و به راستی در عرصه عرفان عملی فقه و فقیه‌بودن و اجتهاد مراد و مرید بسیار حایز اهمیت است اگرچه شرط اصلی نیست. اما بودنش مفید و مصونیت‌بخش است و بیهوده نیست که در عرفان مکتب نجف یعنی عرفانی که نمایندگانش امثال مرحوم سیدعلی شوشتری، ملاحسینقلی همدانی، میرزا علی‌آقا قاضی طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی و... هستند. بر چنین معیارهایی تکیه و تأکید داشتند که فقه و شریعت خاصه زیر بنای سلوک الی الله است و به تعبیری، تقید و تعبد به شریعت، قواعد و قوانین فقهی در سیر و سلوک دو جنبه دارد:

أ. جنبه سلبی: یعنی سالک نباید هرگز و در هیچ مرحله‌ای از مسیر شرع خارج

شود؛

ب. جنبه ایجابی: یعنی سالک باید فقط از نهج، شیوه و روش‌هایی که در شریعت بیان شده و مجاز و مشروع است استفاده کند (روزنامه جمهوری اسلامی، ۸۷: ش ۸۵۰۷، ۱۰).

پس در عرفان عملی اسلام راه فقه و فقیه‌ستیزی با هدف فقه و فقیه‌زدایی بسته است و شریعت خط قرمز سیر و سلوک حقیقی است. از سوی دیگر اندیشه و مدل فکری مبتنی بر امامت‌داشتن و روح و روحیه ولایی‌داشتن یعنی سلوک تقلید و عرفان عملی مبتنی بر قرآن و عترت نیز اصالت و اهمیت به‌سزایی دارد. مرحوم ملا عبدالصمد همدانی در شرایط شیخ و مرشد پس از آنکه نوشته‌اند باید شیخ و مرشد مجذوب سالک باشد و باور خوب داشته باشد، نوشته‌اند:

«باید که شیخ معتقد به اهل بیت و دوازده امام معصوم علیهم‌السلام باشد والا مبدع منجی نباشد بلکه هالک و در ضلالت باشد، کور را کی رهنما کوری بود؟» (همدانی، ۱۳۸۷: ۱، ۳۶۶).

شرایط و آداب مراد

عزالدین محمود کاشانی در *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه* پانزده مورد را تحت عنوان آداب شیخ بر مرید بر شمرده است که خلاصه‌اش چنین است:

۱. تخلص نیت؛
۲. معرفت استعداد؛
۳. تنزه از مال مرید؛
۴. ایثار؛
۵. موافقت فعل با قول در دعوت؛
۶. رفق با ضعیفان در جریان عزیمت و ارادت مرید؛
۷. تصفیة کلام از شوائب؛
۸. دل به خدا سپردن یا رفع قلب به حضرت الاهی در حال کلام؛
۹. کلام به تعریض و کنایت با مرید گفتن؛
۱۰. حفظ اسرار مرید؛
۱۱. عفو از زلالت مرید؛

۱۲. نزول از حق خود؛

۱۳. قضای حقوق مرید؛

۱۴. توزیع اوقات بر خلوت و جلوت؛

۱۵. اکتار نوافل (کاشانی، ۱۳۷۶ش: ۶۸ - ۶۷).

حاصل آنکه با توجه به شرایط پیش گفته که رابطه مراد و مرید را تبیین می‌کند دانسته می‌شود که مراد و پیر راه باید انسان خود ساخته، راه رفته، به کمال و رشد رسیده، سردی و گرمی سیر و سلوک چشیده باشد و از اخلاص، صداقت در قول و فعل، تنزه از مقام و مال دوستی و خودخواهی برخوردار باشد تا در تربیت شاگردان سلوکی کامیاب باشد و دنبال مرید جمع کردن و تشکیلاتی جدید راه انداختن نباشد و استعداد سالک را شناخته و در فرایند تربیت عرفانی عنصرهایی مانند: توحیداندیشی، عبودیت‌ورزی، قرب وجودی به خدا و خداگونگی را در شاگرد تقویت و تشدید کند و هدف را رسیدن به توحید حقیقی و ولایت الاهی بداند نه رسیدن به قدرت‌های ظاهری و خوارق عادات. پس به تعبیر خواجه حافظ شیرازی:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خیر شوی تا رهرو نباشی کی راهبر شوی
اینجا است که هر مدعی‌ای نمی‌تواند مراد واقع شود و دست هر زاهدنمایی را نباید بوسه زد
و تسلیم هر عارف‌نمایی نباید شد. مرحوم شیخ محمد بهاری در این باره می‌نویسد:
«طایفه‌ای خود را عارف می‌دانند و از عرفان بسنده کرده‌اند به پوشاک، خفض‌الصوت، سر پایین انداختن، آه سرد کشیدن و شبیه‌گریه به‌جا آوردن، به‌ویژه اگر درباره عشق، محبت، توحید و فقر کلامی بشنوند بدون فهمیدن معنای آنها گفتن» (بهاری، ۱۳۸۴: ۸۲).
حال اندک توجهی به آیه «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (کهف (۱۸)، ۶۵) می‌تواند برخی از شرایط بسیار مهم را در مراد و پیرراه که در جریان داستان حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام وارد شده است نشان دهد که عبارتند از:
أ. مراد باید بنده خدا (عبدالله) باشد که همه اعتبار و ارزش وجودی‌اش در همین عبودیتش در برابر پروردگار است؛
ب. مراد باید غیر از بر خوداری از علوم رسمی در حوزه شریعت‌شناسی و عالم‌حصولی بودن از استعداد لازم برای علم لدنی و معرفت افاضی نیز بهره‌مند باشد؛

ج. به کمال رسیده و رشد یافته باشد تا مکمل دیگران و مرشد غیر خود قرار گیرد؛
د. مراد باید به مقصد رسیده و اهل شهود باشد و خود از اولیای الهی و به مقام ولایت الهیه نایل شده باشد.

ویژگی‌ها و شرایط مرید

مرید شدن نیز آسان نیست و هر کس نمی‌تواند شاگرد سلوکی شود بلکه مقدمات و ویژگی‌هایی لازم است زیرا به صرف اشتیاق که البته مهم است انسان مرید نمی‌شود، مریدی تسلیم و اطاعت پذیرفتن و پیروی از پیر و مراد است. اینکه در آموزه‌های دینی و معارفی اسلام بین شیعه و محب امتیاز قایل شده‌اند و امامان علیهم‌السلام کوشیدند تا مرزها، قلمرو و ویژگی‌های هر کدام را تعیین و تبیین کنند خود درس بزرگی است که سالک به راحتی نمی‌تواند اهل ولایت شود، شیعه شده و پشت سر انسان کامل معصوم علیه‌السلام حرکت کند. به نظر می‌رسد دست‌کم چند مؤلفه در شیعه مرید اهل بیت علیهم‌السلام شدن لازم است:

۱. معرفت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام؛

۲. محبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام؛

۳. اطاعت و تبعیت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام علیه‌السلام؛

۴. تشبّه و تخلّق به آن ذوات نورانی و قدسی.

اینک در مرتبه نازل‌تر شاگرد شاگردان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام شدن نیز آسان نخواهد بود «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها». در اینجا نیز مرید صادق و صالح باید مرادش را بشناسد و پس از معرفت حقیقی به مراد و استاد سلوکی‌اش (ر.ک: رودگر، ۱۳۷۸) به وی عشق ورزیده و محبت صادق به آن داشته باشد تا بتواند از جان و دل پیروش شده و به اخلاق مرادش متخلّق شود که این نکته اهمیت، ضرورت و حساسیت رابطه مرید و مراد را صد چندان می‌کند. مرادی که طیب نفس مرید و مفسّر و معبر کشف و شهودهای او است و می‌تواند راه صدساله را یک‌شبه برای وی هموار سازد (ر.ک: رازی، ۱۳۶۵: ۲۳۴ - ۲۳۳). بنابراین، مریدی می‌طلبد که آگاه، مؤدّب به آداب و ارادت باشد به تعبیر مرحوم عبدالصمد همدانی که ارادت مقدمه سلوک است:

«اول منزل طالبان درگاه اله، ارادت است، تا طالب صادق، اول مرید نبود در زمین طلب وی

هیچ تخم کاشته نشود...» (همدانی، ۱۳۷۸: ۲، ۱۲).

وی به دو دسته از آداب مرید اشاره عمیق و دقیق کرده‌اند:

ا. آداب پیش از وصول به خدمت شیخ و مراد؛

ب. آداب بعد از وصول به خدمت شیخ و مراد.

خلاصه این آداب چنین است:

آداب پیش از وصول (همان: ۲۵-۲۶)

دوری از خواب و کم‌کردن	دوری از راهی که	دوری از	دوری از	پرهیز از آمیزش
آن که باعث کسالت در طاعت	تحریک‌کننده شهوت‌ها و	وابستگی به	آرزوها و کاهش	با خلق به‌ویژه
و تیره‌شدن حواس است.	حالت خوش‌گذرانی است.	غیرخدا که خود	آن تا گرفتار	دنیازدگان و کاهش
		شرک خفی است	و عده‌های دروغین	بودن با مردم
			شیطان نشود.	

آداب پس از وصول

- | | |
|--|--|
| ۱. توبه؛ | ۱۳. علم؛ |
| ۲. زهد؛ | ۱۴. عقل؛ |
| ۳. تجرید و عدم وابستگی؛ | ۱۵. ملامت صفتی و قلندر سیرتی (نکوهش حب و جاه)؛ |
| ۴. باور به اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> ؛ | ۱۶. ادب؛ |
| ۵. تقوا؛ | ۱۷. حسن خلق؛ |
| ۶. عزیمت و پشتکار؛ | ۱۸. تسلیم؛ |
| ۷. صبر؛ | ۱۹. تفویض؛ |
| ۸. مجاهده با نفس؛ | ۲۰. ترک سفر در اول کار؛ |
| ۹. شجاعت؛ | ۲۱. ترک پرسش و درخواست از خلق؛ |
| ۱۰. بذل و ایثار؛ | ۲۲. خروج از حق الناس؛ |
| ۱۱. فتوت؛ | ۲۳. ارادت و فنا در شیخ؛ |
| ۱۲. صدق؛ | ۲۴. حسن ظن به خدا. |

مرحوم همدانی تمام موردهای بیست و چهارگانه را شرح و بسط بسیار خوب، مفید و مستند به آیه‌ها و روایت‌ها داده‌اند (همان: ۱۷۰ - ۲۷). عزالدین کاشانی در مصباح‌الهدایه نیز پانزده آداب برای مرید با شیخ بر شمرده‌اند که عبارتند از:

۱. باور به تفرد شیخ در تربیت، ارشاد، تأدیب و تهذیب؛
۲. ثبات عزیمت بر ملازمت صحبت شیخ؛
۳. تسلیم تصرفات شیخ شدن؛
۴. ترک اعتراض؛
۵. سلب اختیار؛
۶. مراعات خاطرات شیخ کرده تا آزرده خاطر نشود؛
۷. گوش سپردن به سخنان شیخ؛
۸. رجوع کردن است با علم شیخ در کشف وقایع؛
۹. غضّ صوت؛
۱۰. منع نفس است از تبسّط نه به قول نه به فعل تا راه فیض‌رسانی مسدود نشود؛
۱۱. اظهار اسرار خود بر شیخ؛
۱۲. کتمان اسرار شیخ؛
۱۳. معرفت اوقات کلام؛
۱۴. محافظت حد مرتبه خود؛
۱۵. هر چه از شیخ نقل کند بر قدر فهم مستمع باشد (کاشانی، ۱۳۷۶ش: ۱۵۲).

با توجه به وظیفه‌ها، آداب و شرایط مرید دانسته می‌شود که مرید مسؤولیت بسیار بزرگی دارد و از مهمترین آنها این است که خود، عالم دین و عارف به مبانی عرفان اسلامی شده و از بصیرت لازم برخوردار شود تا قدرت تفکیک مربی و مراد راستین را از مدعیان دروغین آن داشته باشد. زیرا بنا است که فقط دل به وی سپرده و ارادتش را منحصر در وی کند و همواره در معیت و مصاحبت وی باشد و ذهن و روح و جانش را تسلیم وی کند؛ چگونه است که ما به راحتی در امور جسمانی و طبیعی تسلیم هرکسی نشده و وی را حاکم بر خود نمی‌کنیم؟ چگونه است که اگر بیماری جسمانی پیدا کنیم به‌ویژه اگر نیاز به عمل جراحی داشته باشیم تا سلامت بدنی یابیم به راحتی تسلیم هر طبیبی نشده و جسم خود را در اختیار وی قرار

نمی‌دهیم؟ و به پرس‌وجو و تحقیق می‌پردازیم که امری شایسته است اما در امور روحانی - معنوی و به‌ویژه امر اخلاق و عرفان به راحتی تسلیم هر مدعی‌ای بشویم و سر ارادت به وی بسپاریم و تسلیم محضش شده و پرسش و اعتراض نیز نکنیم و از خود نیز اختیار را سلب کنیم؟ وقتی اصالت از آن روح و جان است نه جسم و بدن و باورها، اخلاق و تربیت و سیر و سلوک بسیار حیاتی و زیر بنایی است لازم است؛ مرید حواس خود را جمع کرده و با آگاهی قدم از قدم بردارد و با معرفت همه‌جانبه برای خود استاد سلوکی، معلم اخلاق و مربی نفس پیدا کند. به‌ویژه در عصر و دوران ما که جریان‌های انحرافی، عرفان‌های صوفیانه، سکولار و مدعیان عرفان و معنویت‌گرایی از فراوانی خاص و سازمان‌دهی‌شده‌ای برخوردار است. مبتدیان عرصه سیر و سلوک باید مراقبت‌های بیشتری به خرج دهند و در انتخاب مراد عجله و شتاب نکرده و قضاوت عجولانه و بدون مشورت با اهل فن و خبره نداشته باشند که شتابزدگی، سهل‌انگاری، خودرأیی، فریب برخی ادعاهای کشف و کرامات و خواب دیدن‌های دورغین را خوردن، از آسیب‌های جدی و آفت‌های مهلک معنویت‌گرایی و عرفان‌گروی در عصر ما است. آن هم در زمانی که استادان سلوکی مانند کبریت احمر هستند و نایاب؟! که خوش گمانی در شرایط غلبه فساد فکری و اخلاقی در ساحت عرفان، نوعی خودکشی و در دام شیادان قرار گرفتن و فریب خوردن است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«اذا استولى الفساد على الزمان و اهله، فاحسن رجل الظن برجل فقد غرر» (نهج البلاغه:

خ ۱۱۴).

و چه زیبا، کاربردی و راه‌گشا بایزید بسطامی گفته است:

«لو نظرتم الى رجل اعطى من الكرامات حتى يرفع في الهواء فلا تغتروا به حتى تنظروا كيف

تجدونه عند الامر و النهى و حفظ الحدود و اداء الشريعة» (اصفهانى، ۱۹۹۶: ۱۰، ۴۰).

به این معنا که فردی دارای کرامتی چون بالا رفتن در آسمان است نباید به وی اعتماد کرد و فریبش را خورد؛ بلکه باید دید در برابر حدود و شریعت الاهی چگونه است. یعنی معیار شریعت است و میزان احکام و حدود الاهی است. چنانکه در معارف دینی و آموزه‌های حدیثی آمده است که نباید به کثرت عبادت و طولانی‌بودن سجده‌های افرادی نگاه کرد بلکه باید دید در میدان عمل، وفای به عهد، ادای امانت، صدق در گفتار چگونه هستند یعنی بهترین میدان آزمایش انسان‌های مدعی همانا چالش‌های واقعی زندگی و قرار گرفتن در تضادهای

متن زندگی است تا ببینیم که رابطه‌اش با خدا، خود، جامعه و جهان و انسان‌های کامل معصوم علیهم‌السلام چگونه است و تا چه اندازه‌ای رنگ الاهی گرفته و تشبه به اهل بیت علیهم‌السلام پیدا کرده است؟ باید دید درباره عدالت (عدالت فکری، اخلاقی و فعلی و عدالت فردی)، خانوادگی و اجتماعی چگونه است؟ مدعیان باید امتحان پس داده باشند و از خود رهیده و به خدا رسیده، باید مردم را دعوت به خدا کنند نه دعوت به خود و نباید ظاهر آراسته، سخنان عرفانی و مدعیات معنوی آنها یا مبلغانشان ما را مقهور و مغرور کند. چون معیارهای ذیل وجود دارد:

۱. قرآن کریم؛

۲. قطعیات عقلی؛

۳. سنت و سیره پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عترت طاهره‌اش علیهم‌السلام؛

۴. روش شاگردان مکتب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام یعنی عالمان ربانی، عارفان حقیقی، حکیمان متأله، فقیهان جامع و رهنمودهای آنها و سیره عملی آنان موجود است.

شایسته نیست با وجود چنین معیارها و میزان‌های محکمی، انسان فریب عارف‌نمایان و مکاره‌های بازار عرفان و معنویت را بخورد. بنابراین باید چشم و گوش را باز کرد و عقل سلیم فطری و خدادادی را به‌کار گرفت و با انسان‌های آگاه و عالم، عاقل و امین، صاحبان تجربه‌های سلوکی و عرفانی مشورت کرد تا در دام تنیده و گسترده مدعیان دروغین عرفان و جریان‌های انحرافی، التقاطی، سکولار و مدرنیستی با مبانی نفسانی و لیبرالیستی قرار نگیرد.

لطف‌ها و اشاره‌هایی در داستان حضرت خضر علیه‌السلام و حضرت موسی علیه‌السلام

داستان حضرت موسی علیه‌السلام که تحت تربیت و حمایت حضرت شعیب علیه‌السلام بود و خود از پیامبران اولوالعزم است و اینک به همراه رفیق جوانمردش یوشع بن نون علیه‌السلام وصی خویش با عبد صالح قرآنی که در روایت‌ها جناب خضر نبی علیه‌السلام است در سوره کهف ۲۳ آیه را به خود اختصاص داده است (کهف (۱۸)، آیات ۸۲ - ۶۱)، همواره مورد توجه مفسران، حکیمان و عارفان بوده است. فهم و قرائت‌های گوناگونی از آن شده است و نکته‌های دقیق و اشاره‌های عمیقی از آن برداشت کرده‌اند که اولاً به‌صورت کلی و ثانیاً به‌صورت جزئی مطالبی را متذکر می‌شویم:

نکات کلی

۱. اکثر مفسران دربارهٔ این آیه‌های شریفه و داستان مربوطه به اهمیت علم و تکامل علمی بشر پرداخته‌اند و نکته‌های بسیار مهمی را در حوزه تعلیم و تعلم و رابطه استاد و شاگرد مطرح کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۳، ۴۷۷ - ۴۷۶؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۲، ۵۶۵-۵۲۸)؛
۲. برخی نیز به تفکیک دو نظام تکوین و تشریح و اصول حاکم بر آنها پرداخته و مأموریت‌های هر کدام از دو پیامبر الهی یعنی حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام را جدا کرده و حضرت موسی علیه السلام را مأمور به ظاهر و نظام تشریح و حضرت خضر علیه السلام را مأمور به باطن و نظام تکوین دانسته‌اند. اگرچه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله را مظهر جمال و جلال و حاکم بر نظام تکوین و تشریح و جامع اسمای ظاهره و باطنه برشمرده‌اند (مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۲، ۵۰۶-۵۰۵).
۳. اما عارفان از این داستان برتری «ولی» را بر «نبی» فهمیده و گفته‌اند نبی علم ظاهر و ولی علم باطن و سیر دارد بنابراین حضرت موسی علیه السلام به‌رغم مقام نبوت شاگردی حضرت خضر علیه السلام را کرد. و البته برخی مانند ابونصر سراج در *اللمع* پاسخ این دیدگاه را داده‌اند و باور دارد که کراماتی که برای اولیای الهی ظاهر شده است خود از برکت پیروی آنها از پیامبران است. درباره ماجرای حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام نیز اگر ذره‌ای از انوار موسی بر خضر می‌تافت وی را محو می‌ساخت اما خداوند برای تهذیب و فروتنی موسی آن را مخفی ساخت (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۸۱ به نقل از *تذکره الاولیاء*، ۳۹۷). اما مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی رحمته الله علیه درباره راز اعتراض حضرت موسی علیه السلام به حضرت خضر علیه السلام و عمل برخلاف تعهدش در سه مورد، باور دارد که حضرت موسی علیه السلام احترام حضرت و مجلس؛ و حضرت خضر علیه السلام احترام حاضر و صاحب مجلس را حفظ کرد که مقام ولایت و سلوک حضرت خضر علیه السلام از حضرت موسی علیه السلام قوی‌تر بود و حضرت امام خمینی رحمته الله علیه همین نظریه را در کتاب *قویم و عمیق عرفان نظری* اش یعنی *مصباح الهدایه* نقل و تأیید کردند (موسوی خمینی، ۱۳۷۲: ۴۶) و مرحوم شاه‌آبادی رحمته الله علیه ضمن تبیین مقام حضور و محضر (شاه‌آبادی، ۱۳۶۰: ۳۲) مراحل چهارگانه سلوک را با داستان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام تطبیق داده، درباره «وجه سلوک» قول خداوند تبارک و تعالی را شاهد آوردند که:

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» (کهف (۱۸)، ۶۶).

سپس می‌نویسد:

«رشد بر دو قسم است: یکی هدایت به احکام کثرت، نظم، اجتماع و حفظ محضر پروردگار که این معنا منصب حضرت موسی علیه السلام و دیگر پیامبران است از این جهت حضرت موسی علیه السلام حاجتی به متابعت از حضرت خضر علیه السلام ندارد بلکه مطلب به عکس است و خضر علیه السلام باید از موسی علیه السلام تبعیت کند زیرا وی رسول مطلق و اولوالعزم است؛ قسم دوم هدایت به احکام وحدت و حفظ مقام حق حاضر است و این منصب حضرت خضر و سایر اولیا است و حضرت موسی علیه السلام منصب و مقام اول یعنی تنظیم عالم کثرت و حفظ محضر پروردگار را دارد و اطلاعی از مقام و منصب حضرت خضر علیه السلام که عبارت از احکام وحدت و حفظ مقام حق حاضر است، ندارد، از محضر مقدس حضرت خضر علیه السلام استدعای تعلیم آن مقام را می‌کند» (همان: ۲۵۳).

حضرت امام علیه السلام نیز مقام محضر و حضور را در کتاب‌های گوناگونش طبق نظریه استادش مرحوم شاه‌آبادی علیه السلام شرح و بسط داده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۶۹: ۲۱؛ همو، ۱۳۷۳: ۱۲-۱۱)؛ ۴. علامه جوادی‌آملی نیز درباره سه کاری که به دست حضرت خضر علیه السلام انجام شد و حضرت موسی علیه السلام اعتراض کردند نوشته‌اند که حضرت خضر علیه السلام با زبان راز درباره سوراخ کردن کشتی، داستان دوران کودکی حضرت موسی علیه السلام و اینکه مادرش وی را در صندوقی انداخته و طعمه امواج خروشان دریا کرد را به وی یادآور شد که چگونه آن با الهام الاهی به مادرش (قصص (۲۸)، ۷) انجام شد و خدا وی را حفظ کرد. جریان سوراخ شدن کشتی به وسیله حضرت خضر علیه السلام نیز با الهام الاهی و غیبی بود و در جریان کشتی آن جوان نیز با زبان رمز و راز دوران جوانی حضرت موسی علیه السلام که دشمن یکی از هم فکرائش را با مشت کشت یادآور شد و حضرت موسی علیه السلام عمل کشتن آن فرد را به شیطان نسبت داد (همان). اما کار کار خدا بود یعنی کار خیر از دست وی جاری شد که تحت ولایت خدا بود. درباره مرمت دیوار نیز مشابه همین کار را که حضرت موسی علیه السلام درباره فرزندان شعیب انجام داد و به رایگان برایشان از چاه آب کشید، به یادش آورد. درحقیقت حضرت خضر علیه السلام به حضرت موسی علیه السلام می‌گوید: من و تو تحت ولایت خداییم و آنچه به دست من و تو انجام گرفته، به اراده خداوند بوده است (جوادی‌آملی، ۱۳۷۶: ۷، ۱۹۳).

نکته‌های جزئی اما بسیار مهم

۱. حضرت موسی علیه السلام با رفیق خود (یوشع) در جست‌وجوی استاد برآمد (قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ)؛
۲. یافتن استاد اگرچه سال‌ها به طول انجامد پسندیده بلکه لازم است و باید شاگرد به دنبال استاد برود (أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) گرچه بنده اگر با اخلاص کامل در جست‌وجوی استاد برآید زود نتیجه می‌گیرد؛
۳. تحصیل معرفت و وصول به کمال و رشد فرع بر تحمل رنج‌های فراوان است که گنج عرفان و ولایت با رنج حاصل‌شدنی است (کهف (۱۸)، ۶۲)؛
۴. مسیر عرفان عملی و سیر و سلوک طی منازل و مقدمات می‌طلبد (إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ)؛
۵. راه عرفان راهزن دارد و غفلت از نشانه‌های توحیدی از القائنات شیطان است (وَمَا أَنَسَانِي إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ (کهف (۱۸)، ۶۳))؛
۶. انسان در اثر مراقبه دائمی به هدف یعنی «خصر» راه رسیده و می‌تواند در دریای عرفان به سیر و غوص و غور بپردازد (وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا * قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ (کهف (۱۸) ۶۳-۶۴))؛
۷. استاد باید فقط رنگ خدا داشته و عبد محض خدا باشد (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا (کهف (۱۸)، ۶۵))؛
۸. مربی نفس و پیر راه باید راه طی کرده و به رزق معنوی رسیده و اصل به علم لدنی و رحمت خاصه الهیه باشد (آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (کهف (۱۸)، ۶۵))؛
۹. استاد باید فردی با ویژگی‌های عبودی، ولایی و معرفتی - توحیدی باشد (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا (کهف (۱۸)، ۶۵))؛
۱۰. فرایند تعلیم، تعلم، تبعیت و گوش‌سپاری باید به صورت طبیعی تحقق یابد تا به مقام رشد دست یابیم (هَلْ أَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا) (کهف (۱۸)، ۶۶)؛
۱۱. در راه عرفان به صبر، بردباری و پایداری نیاز است که راه ولایت است (لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (کهف (۱۸)، ۶۷))، (سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا (کهف (۱۸)، ۶۹))؛

۱۲. باید با صبر، زمان پاسخ به پرسش‌های سیر و سلوکی در منازل و مقامات فرا رسد که استاد نیز از وظایفش بیان حکمت‌های سلوکی و توجیه شاگرد است (فَإِنْ أَتَبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (کهف (۱۸)، ۶۹-۷۰))؛

۱۳. ارتباط با استاد به صورت خصوصی باشد نه عمومی (فَانْطَلِقَا)؛

۱۴. اگر تضاد فکری پیش آید و تفاهم و درک همدیگر حاصل نشد بدون مقاومت از هم جدا شوند (فَلَا تُصَاحِبْنِي (کهف (۱۸)، ۷۶)) که هر جدایی‌ای نشانه کینه، عقده، غرور و تکبر نیست (قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (کهف (۱۸)، ۷۶))؛

۱۵. استاد باید هرچه سریعتر ابهام‌زدایی کند (سَأْنُبُّكَ) که با تعلیم حکمت، ظرفیت افراد افزایش می‌یابد (سَأْنُبُّكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ (کهف (۱۸)، ۷۸))؛

۱۶. ادب توحیدی در گفتار و رفتار باید از نشانه‌های استاد راه باشد (فَارَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا، فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا، وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي (کهف (۱۸)، ۸۲). حضرت خضر علیه السلام معیوب ساختن کشتی را به خود نسبت داد، اما رشد را به (رب) حضرت موسی علیه السلام، و اینکه این عمل، بر طبق دستور حضرت حق - جل و علا - بوده است، نه اجتهاد و رأی و قیاس و ذوق و استحان خودش؛

۱۷. باید سالک مؤمن، کار را به خدا بسپارد که اگر چیزی را گرفت، بهتر از آن را می‌دهد (يُؤْتِيهِمَا رُبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ (کهف (۱۸)، ۸۱))؛

۱۸. هر کس قدر وصال را نداند و از دستورهای استاد سلوکی، تبعیت نکند گرفتار فراق خواهد شد (هَذَا فِرَاقٌ... (کهف (۱۸) ۷۸))؛

۱۹. اراده اولیای الهی، اراده خدا است (فَارَدْتُ، ارادنا، فَارَادَ رَبُّكَ)؛*

۲۰. اما در همین حال نکته‌ای قابل توجه است که اگر مرید و شاگرد امری را برخلاف اصول و مبادی دید سکوت نکنند، بلکه اعتراض کند و از باب امر معروف و نهی از منکر وارد عمل شود یا دست‌کم اعتراض قولی و رفتاری کرده و فراق را بر وصال و فرار را بر قرار ترجیح دهد تا هنجارشکنی و ساختارشکنی نشود. مگر آنکه رمز و راز آن عمل مراد براساس

*. تمام موردهای پیش‌گفته از نکته‌های پنجاه‌گانه‌ای که در کتاب خضر راه آمده است (علی‌آبادی،

امور باطنی آنهم باز طبق معارف و حیانی و اصول اعتقادی و اخلاقی - سلوکی روشن شود که البته مرید باید تابع مراد باشد و چنانکه گفته شد وظیفه مراد نیز در چنین شرایطی روشنگری و تفسیر عمل و رازگشایی خود است نه اینکه سکوت محض کند و رسالت تبیین و ایضاح نداشته باشد. در این باره مطلبی از شهید مطهری رحمته الله علیه جالب توجه و دقت است:

«داستان حضرت موسی علیه السلام و عبد صالح، که در قرآن کریم آمده، داستان عجیبی است یک نکته بزرگ که از این داستان استفاده می‌شود؛ این است که تابع و پیرو تا آنجا تسلیم متبوع و پیشوا است، که براساس اصول و مبادی شریعت دستور صادر کند، در غیر این صورت نمی‌تواند سکوت کند. گو اینکه در این داستان، عملی که عبد صالح کرد بنابراین، نظر خود وی که افق وسیع‌تری را می‌دید و به باطن موضوع توجه داشت، برخلاف اصول نبود، بلکه عین وظیفه و تکلیف بود، اما سخن در این است که چرا موسی علیه السلام صبر نمی‌کرد و زبان به انتقاد می‌گشود، با اینکه وعده می‌داد و به خود تلقین می‌کرد که اعتراض نکند، باز هم اعتراض و انتقاد می‌کرد. نقص کار موسی علیه السلام در اعتراض و انتقاد نبود، در این بود که به رمز مطلب و باطن کار آگاه نبود. البته اگر به رمز مطلب آگاه می‌شد اعتراض نمی‌کرد و مایل بود که برسد به رمز مطلب، اما تا زمانی که از نظر وی عملی برخلاف اصول و قانون الهی است، ایمانش به وی اجازه نمی‌دهد سکوت کند. برخی گفته‌اند اگر تا قیامت عمل عبد صالح تکرار می‌شد موسی علیه السلام از اعتراض و انتقاد باز نمی‌ایستاد مگر آنکه به رمز مطلب آگاه می‌شد» (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۱۵).

۲۱. اگر مرید و شاگرد بر اثر نداشتن حکمت و راز اعمال استاد، اعتراض و پرستشی کرد، مراد و استاد، در همان نخستین بار، از وی روی برتابد و بیرونش نکند مگر آنکه این گفتار و رفتار و شاگرد، بیش از حد تکرار شود. که در این صورت هم استاد و مراد بدون توجیه و مرید و شاگرد درباره رفتار خود، وی را از خود نرانند و گرنه آفت‌ها و آسیب‌های فراوان در پی خواهد داشت؛

۲۲. مرید، بیهوده و بدون تکیه بر موازین دینی، لب به اعتراض نگشاید، بلکه آنجا که روش و منش استاد با اصول و آموزه‌های مسلم شرعی و دینی در تعارض است اعتراض کند؛

۲۳. مرید درباره مراد و استادی که دانش‌آموخته رشته رشد در دانشگاه الهی است و خودش وی را به عنوان مراد و استاد خویش برگزیده است، می‌تواند در موردهای ابهام،

اعتراض کند، بی‌تردید در مواردی که مراد، خود بر مسند ارشاد نشسته و میدان را بر گرد خود جمع کرده است و در مکتب پیامبران، بشر تربیت شده است، حق بلکه گاه تکلیف اعتراض پا برجا است تا کسانی خود را تافته‌ی جدا بافته ندانند و پيله‌های اوهام برگرد خود ننند؛

۲۴. بدانیم و بیاییم که اگر انسانی صادقانه و برای خدا به دنبال استاد راه و مراد حقیقی برود بی‌جواب نمانده و دست خالی بر نمی‌گردد و استاد سلوکی فرا روی وی قرار خواهد گرفت و اگر دروغین و برای امور نفسانی باشد نیز گرفتار مدعیان دروغین خواهد شد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. اصفهانی، ابونعیم، ۱۹۹۶م، حلیة الاولیاء، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۲. بهاری، محمد، ۱۳۸۴ش، تذکره المتقین، مشهد: مجمع البحوث الاسلامی.
۳. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۶ش، تفسیر موضوعی قرآن مجید، ۷، قم: اسراء.
۴. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، ۱۴۲۳ق، روح مجرد، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی رحمته.
۵. رازی، نجم‌الدین، ۱۳۶۵ش، مرصاد العباد، به اهتمام محمدمامین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. رودگر، محمدجواد، ۱۳۷۸ش، صحیفه عرفان، قم: انتشارات وثوق.
۷. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۷/۹/۱۶، «آسیب‌شناسی معنویت‌گرایی»، ش ۸۵۰۷.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۸ش، ارزش میراث صوفیه، تهران: امیر کبیر.
۹. شاه‌آبادی، محمدعلی، ۱۳۶۰ش، رشحات البحار، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۳ش، تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بیستم.
۱۱. علی‌آبادی، محمدلک، ۱۳۵۸ش، خضر راه، قم: انتشارات بنارس.
۱۲. کاشانی، عزالدین، ۱۳۷۶ش، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه، مقدمه و تصحیح: جلال‌الدین همایی، تهران: مؤسسه نشر هما، پنجم.

۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۱ق، اصول کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت: دارصعب، چهارم.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۳ش، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامی، بیست و سوم.
۱۵. موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۳۶۹ش، سر الصلوة، مقدمه آیت الله جوادی آملی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۶. _____، ۱۳۷۲ش، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۷. _____، ۱۳۷۳ش، شرح چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، چهارم.
۱۸. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، ۱۳۷۵ش، مثنوی معنوی، تهران: انتشارات راستین.
۱۹. میثم، بحرانی، کمال الدین، ۱۳۷۰ش، شرح نهج البلاغه، تحقیق و تصحیح: یوسف علی، بی جا: بی نا.
۲۰. نراقی، محمد مهدی، بی تا، جامع السعاده، بیروت: منشورات الاعلمی للمطبوعات، چهارم.
۲۱. همدانی، عبدالصمد، ۱۳۷۸ش، بحرال معارف، تحقیق و ترجمه حسین استاد ولی، تهران: انتشارات حکمت.